

«بحث برسر ایدئولوژی، یکی از موضوعات مهم جامعه فکری ما شده است. مسلم است که در این عرصه دکتر شریعتی به عنوان یکی از مهمترین ایدئولوگهای اسلامی، مورد تمجید یا نقد قرار گیرد. فرهنگ توسعه بر آن شد تا مباحثی را که این مصلح اندیشمند و انقلابی فرزانه در مورد ایدئولوژی طرح کرده است، جمع آوری و به محققان و پژوهشگران تقدیم نماید. بدیهی است به علت کثرت مطالب، امکان چاپ همه آنها در یک شماره میسر نبوده و طی شماره‌های آینده اقدام به انتشار آنها خواهیم نمود.»

تهیه و تنظیم: محمد علی ذکرتایی

قرنها غفلت، رکود، عقب ماندگی و در لاک خود فرو رفتن و دل خوش بودن به سلسله اشتغالات ذهنی و بی ارتباط با واقعیات ملموس، تفکر اجتماعی دین را در هاله ای از ابهام فرو برده بود. با توجه به این غفلت زدگی، حلقه‌ای از نواندیشان و مصلحان جامعه اسلامی (از جمله سید جمال، عبده، کواکبی، امام خمینی، استاد مطهری و...) از قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، احیاء و تجدید سازمان فکری اندیشه اسلامی را طرح و پیشنهاد کردند. شاید بتوان گفت نقطه عطف این طرح، احیای اندیشه اجتماعی - سیاسی جامعه اسلامی بوده است.

متفکران و مصلحانی که مسئولیت

از ناحیه این اندیشمند دردمند در دست گردید و شاید، اگر موقعیت اجتماعی پیدایش این طرح را ایجاب نمی‌کرد، هراس، شتاب، هیجان و سخنان پراکنده گفتن، به قول خودش تجدید دین را تحقیق به مفهوم واقعی را در بر نمی‌گرفت. لذا بی مهری به تفکر اندیشمندان مصلحان ارزشمند و ذخایر علمی و معنایی نمودن آنها از جامعه ناصواب است. این مرحوم شریعتی را بایستی یک بار دیگر صورت تخصصی جراحی، طراحی، مرطوب کردن مورد نقادی قرار داد. آثار اندیشمندان نباید مورد تقدس و یا سب و لعن قرار گیرد.

سهم آیندگان این است که در پیرامون اندیشه‌های گذشتگان از ناسره بکوشند

«ایدئولوژی» در



چو قرآن بخوانند و بخرموش

فاز افریقه الق

اصلی و اصیل خود را تنها در تجدید بنای مسلکی و مکتبی اسلام می‌دیدند، از تبدیل اسلام به یک مجموعه سنتهای موروثی، دگمها و جزمهای شبه مذهبی، تعصبات ارتجاعی، عادات و رسوم معمول، انفعال سیاسی مسلمین و عدم یک بینش ایدئولوژیک و رکود و غفلت زدگی جوامع اسلامی رنج می‌بردند. از جمله کسانی که حلقه‌ای از حلقه‌های مصلحان جامعه اسلامی و تفکر اجتماعی معاصر را تشکیل می‌داد، مرحوم شریعتی بود. شخصیت نادری که عقل و عشق به یک اندازه در او جمع بود و سراسر عمرش در طلب و عطش تجسم یافته بود.

متفکری که در زمان مسکوت بودن سوالات، کلماتش قطره آب گوارایی به کام تشنگان بود و سخنانش همانند آخرین نماز همه چیز را طلب می‌کردند. طرح اسلام به عنوان ایدئولوژی، بیشتر

مباحثی که حاصل آمده است مدخلی بران اهل تحقیق می‌باشد و دقت در سخنان مرحوم شریعتی راهگشای طرح موضوعاتی و عدم دقت در این سخنان ابهامانی را نیز مطرح می‌سازد. چنان که امروزه بعضی نظریه پردازان و متفکران با ذهنیت خاص خود و بدون توجه به اندیشه کلی مرحوم شریعتی در یک موضوع خاص به نقد مطالب می‌پردازند. لذا ضرورت ایجاب می‌کرد، ابتدا اندیشه ایشان به صورتی منسجم جمع آوری شده و آن گاه به نقد اندیشه «دین به عنوان ایدئولوژی» ایشان بپردازیم. لذا این فیشها جمع آوری و در دو موضوع مطرح شده است:

الف: تعریف ایدئولوژی و ایدئولوگ، جهت و تکوین ایدئولوژی.
ب: ایدئولوژی و نسبت آن با مقوله‌های دیگر.
در ضمن، این بحث باید با بحثهای

اسلام، نشیوع و فلسفه سیاسی و به طور کلی در ساختمان کلی اندیشه ایشان مورد بررسی قرار گرفته تا کامل شود. در جمع آوری این فیشها از تمامی مجموعه آثار و فرهنگ لغات مرحوم تربیتی استفاده شده است. امیدواریم صداقت، صراحت، شجاعت و گستاخی مرحوم شریعتی نصب العین معقدان قرار گرفته و با نقادی اندیشه این بسوز دردمند و سایر اندیشمندان دینی بتوانیم یک اندیشه منسجم و منطقی برای بین و حکومت دینی بنا کنیم.

ایدئولوژی

■ کلمه ایدئولوژی همان طور که

یک گروه انسانی را در قبال مسایل زمان خویش، وضع گروهی، طبقاتی و ملی خویش، در ارتسباط او و گروهش با گروههای دیگر، طبقات دیگر، قدرتهای دیگر، نظامهای گوناگون که با آن در تماس است و جریانات جهانی ای که با آن درگیر است و به طور کلی در قبال سرنوشت خویش وصف خویش، تفسیر و تعیین می کند.

و دوم اینکه ایدئولوژی عقیده ای است که نظام و یا وضع مطلوب را در زمینه انسانی و اجتماعی، فکری یا مادی، در قبال نظام و وضع موجود نشان می دهد و نیز راه طی فاصله میان وضع موجود و وضع مطلوب را برای انسان روشن می سازد.

بنابراین در ایدئولوژی تضاد بین

این صورت دموکراسی واقعیت دارد) در این هنگام دوره انقلابی پایان می پذیرد و نظام دموکراتیک جانشین آن می شود.

(م. ۱۱ آ / صص ۱۴۷ - ۱۴۸)

■ ایدئولوژی عبارت است از اخلاق، فلسفه زندگی، رسالت، مسئولیت فردی و اجتماعی.

(م. ۱۲ آ / صص ۱۱۶)

■ ایدئولوژی، عبارت از عقیده و

شناخت عقیده است، و به معنی اصطلاحی، بینش و آگاهی ویژه ای است که انسان نسبت به خود، جایگاه طبقاتی، پایگاه اجتماعی، وضع ملی، تقدیر جهانی و تاریخی خود و گروه اجتماعی ای که بدان وابسته است دارد و آن را توجیه می کند و براساس آن، مسئولیتها و راه حلها و جهت

اندیشه دکتر شریعتی

می بینید از دو کلمه «ایده» به معنای فکر، خیال، آرمان، صورت ذهنی و عقیده، و لوزی [همان کلمه ای است که در «لوگوس» (Logos) به معنی مسیح و دومین شخصیت تثلیث و مبنای طرز تفکر مسیحیت است.] که ریشه لاتین دارد به معنای منطق و شناخت، تشکیل شده است. بنابراین ایدئولوژی به معنای عقیده شناسی است و در یک کلمه، ایدئولوژی یعنی «عقیدت»، همان کلمه که ما در زبان خودمان به نام عقیده می فهمیم و بنابراین، ایدئولوگ یعنی کسی که صاحب یک عقیده خاص است، و ایدئولوژی عقیده خاص یک گروه، یک قشر، یک طبقه، یک ملت، یا یک نژاد است.

(م. آ ۳۲ / صص ۶۶)

■ بنابراین ایدئولوژی عبارت است از عقیده ای که براساس جهان بینی و شناخت انسان یا تاریخ یا جامعه، مسئولیت اجتماعی فرد را، یک طبقه یا یک ملت و یا

موجود و مطلوب وجود دارد، یعنی اعتراض به وضع موجود و انسانی که ساخته می شود و یک نفی کننده وضع موجود در برابر وضع مطلوب است. بنابراین هر کسی که ایدئولوژی دارد ایده آل هم دارد، هم جامعه ایده آل و هم انسان ایده آل. بنابراین ایدئولوژی که به این معنا گفتم (منتهی به صورت خاصش) عبارت است از عقیده ای که بر مبنای جهان بینی توحید و جبر دیالکتیکی تاریخ و تضاد طبقاتی جامعه و رسالت و مسئولیت ماوراءالطبیعی انسان، مبارزه فرد یا گروه را از نظر تاکتیک به دو مرحله تقسیم می کند. مرحله اول ایجاد یک نظام انقلابی براساس یک رهبری ایدئولوژیک انقلابی برای دوره موقتی که آن را می توان دوره خودسازی انقلابی جامعه نامید.

مرحله دوم مرحله ای است که در آن، جامعه به خود آگاهی رسیده است و شماره رأسها با شماره رأیها برابر شده است (در

بایبها و موضعگیریها و آرمانهای خاص و قضاوتهای خاصی پیدا می نماید و در نتیجه، به اخلاق، رفتار و سیستم ارزشهای ویژه ای معتقد می شود. یعنی براساس جهان بینی ای که داری و بر پایه های نوع جامعه شناسی و انسان شناسی و فلسفه تاریخی که داری، عقیده ات درباره زندگی و به زندگی و رابطه خودت با خودت، با دیگران و با جهان چیست؟ چگونه باید زیست و چه باید کرد؟ چه اجتماعی باید ساخت و یک نظام اجتماعی را به طور ایده آل چگونه باید تغییر داد، و هر کس به عنوان فرد، نسبت به جامعه چه مسئولیتی دارد؟ چه درگیریها، چه دلستگیاها، چه ایده آنها، چه نیازها، چه مبانی اقتصادی، چه ارزشهای مثبت و منفی، چه رفتار جمعی، چه ملاک خیر و شر و بالاخره چه ماهیت انسانی و هویت اجتماعی دارد؟

بنابراین، ایدئولوژی، عقیده ای است که جهت اجتماعی، ملی و طبقاتی انسان را،

ایدئولوژی در یک کلمه عبارت است از عقیده، آنچه که ما عقیده می‌نامیم.

این همه که روشنفکران ایرانی اختلافات عظیم و دشواریهایی در ترجمه کلمه ایدئولوژی دارند. لازم نیست.

و همچنین سیستم ارزشها، نظام اجتماعی، شکل زندگی و وضع ایده آل فرد و جامعه و حیات بشری را در همه ابعادش تفسیر می‌کند و به چگونگی آن؟ چه می‌کنی؟ چه باید کرد؟ و چه باید بود؟ پاسخ می‌دهد.

(م. آ ۱۶ / صص ۲۸ و ۲۹)
■ ایدئولوژی وسیله‌ای برای عمل نیست، بر عکس، عمل است که وسیله‌ای برای تحقق ایدئولوژی و مخلوق آن است. ایدئولوژی در نخستین مرحله، شناخت واقعیت است و در مرحله بعدی، خلق ارزش و کشف مسئولیت و واقعیت، تنها در کلیت و تمامیت و تداومش قابل شناخت است.

(م. آ ۲۰ / ص ۴۸۴)
■ ایدئولوژی یعنی تکنیک چگونگی زیستن انسان و چگونگی ساختن اجتماع و در یک کلمه تقدیری که انسان برای خود، جامعه و تاریخ خود قائل است.

(م. آ ۴ / ص ۹۴)
■ ایدئولوژی در یک کلمه عبارت است از عقیده، آنچه که ما عقیده می‌نامیم. این همه که روشنفکران ایرانی اختلافات عظیم و دشواریهایی در ترجمه کلمه ایدئولوژی دارند، لازم نیست.

شناخت علوم، شناخت مکتهای فلسفی و شناخت طبیعت، رشته‌ای است که اسمش به معنای اعم ایدئولوژی است و به معنای اخص خود عقیده را ایدئولوژی می‌گویند. ایدئولوژی یعنی چه؟ یعنی براساس این جهان بینی که داری و بر پایه این نوع انسان شناسی، این نوع جامعه شناسی و این نوع فلسفه تاریخی که داری، حالا عقیده‌ات راجع به زندگی چیست؟

... سپس چگونگی باید زیست؟ چه باید کرد؟ چه شکل اجتماعی باید ساخت و چگونگی این شکل اجتماعی را به طور ایده آل باید تغییر داد؟ انسان به عنوان فرد چه مسئولیتی نسبت به جامعه دارد؟ و همچنین چه قوانین عملی و چه قوانین اجتماعی و چه راهها و پیشنهادها و طرحهایی برای مسئولیت داری؟ تمام این

چه باید کرد؟ از کجا باید آغاز کرد؟ چگونه و برای چه و به چه طرف باید رفت و شعارها چیست؟ مجموعاً ایدئولوژی را می‌سازد و تشکیل می‌دهد.

(م. آ ۲۹ / ص ۶۱۰)
■ [ایدئولوژی] همان خود آگاهی انسانی خاصی است که جامعه‌ها را می‌سازد.

وقتی می‌گوییم فرهنگ چینی، طبیبان و معماران نداعی نمی‌شوند، بلکه لائوتسو و کنفوسیوس است که ذهنمان را پر می‌کند. وقتی می‌پرسیم چه چیزی روح هندی را قدرت داد که آن همه آثار علمی و هنری خلق کند، اوپانیشادها، وداها و «بودا» است که پاسخمان می‌گوید. و تا از فرهنگ و روح ایرانی سخن می‌گوئیم زرتشت به ذهنمان می‌ریزد، نه کسی که در آن زمان معبدی ساخته است، کوهستانی را رنگ آمیزی کرده است و سنگ و سنگهایی تراشیده است.

تا می‌پرسیم فرهنگ ایرانی را که ساخته و جامعه را چنان شکل داده است که قبایل وحشی آریایی و پرستندگان مظاهر طبیعت، هدف، ایمان و روح تازه‌ای یافته‌اند و وحدت و رسالتی تازه در رویشان احساس کرده‌اند و به نیروی آن ایمان و رسالت گرد آمده‌اند و جامعه‌شان تکامل و تشکل یافته است، آنچنان که توانسته‌اند شاعر بزرگ، فیلسوف بزرگ و هنرمند بزرگ بوجود آورند، کسانی به ذهنمان هجوم می‌آورند که نه فیلسوفند، نه طبیب، نه معمار، نه ادیب و هنرمند و نه سیاستمدار، بلکه کسانی‌اند که از خود آگاهی انسانی عظیمی برخوردار بوده‌اند.

در یونان و فرهنگ غربی نیز پاسخی چنین می‌شنویم.

کیست که به قبایل متفرق و نژادهای متلاشی غرب، چنان روحی می‌بخشد که در قرون وسطی، روزگاری که انسان در زیر شکنجه‌های فئودالیته جان می‌داد و به

سادگی از همه چیز می‌گذشت، در راه هدفی مشترک بسیج شود و تمدنی بزرگ پا بگیرد که زمینه مساعدی باشد برای به وجود آمدن انسانهایی بزرگ؟ اینها را هیچ کس نساخته است، که خود زمینه مساعدی بوده است برای بوجود آمدن انسانهایی بزرگ در همه رشته‌ها.

فرهنگ و تمدن مسیحی را نه «اس اوژن» ساخته و نه «ماکیاول» و «لئونارد داوینچی» که اینها گلهایی بوده‌اند که در زمینه مساعدی روئیدند.

یک چوپان - یک ماهیگیر - گنم بی سواد در کنار دریای احمر، با اعلان چند شعار انسانی آن همه آتشیهای عجیب روحی و معنوی را در دلهای سرد قرون وسطای جاهلی به وجود آورد.

به تصدیق همه تمدن شناسها، تمدن اسلام بزرگترین و غنی‌ترین تمدن و فرهنگ بشری است در تمام تاریخ و این تمدن سازنده «بوعلی سینا»، «فردوسی»، «رازی»، «ابن هیثم»، «برادران موسی»، «خيام» و امثال اینهاست، نه ساخته این بزرگان علم و هنر.

(م. آ ۲۳ / صص ۱۶۱ و ۱۶۲)
ایدئولوگ .

■ ایدئولوگ طراح جامعه ایده آل است. (م. آ ۴ / ص ۹۴)

■ ایدئولوگ یعنی کسی که صاحب یک عقیده خاص است. (م. آ ۴ / صص ۶۶ - ۲۳)

■ ایدئولوگ: این مقام برای محمد در جامعه خویش از نظر سیاسی بسیار پر معنی است. چه، در دمکراتیکترین جامعه‌ها آنچه برای زمامدار جایز نیست برای وی جایز است. یک ایدئولوگ را با اخذ آراء عمومی انتخاب نمی‌کنند. دنیای امروز هم مثلاً به مارکس کاملاً حق می‌دهد که انگلس را یا به انگلس حق می‌دهد که مثلاً پلخانف را به عنوان بزرگترین ثنوریسین مکتب خویش به مردم معرفی کند؛ چه، ثنوریسین (رهبری فکری) با دبیرکل یا

پس حکومت یا دولت حزبی (رهبر سیاسی) فرق دارد و در اسلام نیز گروهی متفکران امامت و خلافت را دو مقام شخص دانسته‌اند و داستان غدیر را برای علی به امامت می‌دانند و پیغمبر که هر دو مقام امامت و زعامت بوده است را احراز مقام نخستین، علی را برگزیده برای جانشین در مقام دوم مردم را مختار داشته تا با آراء عمومی (اجماع) و بر اساس شور کسی را برگزینند.

(م. آ. ۳۰ / ص ۶۲۵)

تکوین ایدئولوژیک

یکی از همفکران از من پرسید: به عنوان مهم‌ترین رویداد و درخشانترین رویشی که ما در سالهای اخیر کسب کرده‌ایم چیست؟ گفتم: در یک کلمه: تبدیل اسلام از صورت یک «فرهنگ» به یک «ایدئولوژی» میان روشنفکران و «از ستهای جزمی موروثی» به «خودآگاهی سولیت‌زای انتخابی» در وجدان عموم. اگر شما هم با این پاسخ موافق باشید، بدینگونه اسلام در این لحظه از زمان، دوران «تکوین ایدئولوژیک» خویش را می‌گذراند، درست همانند دوران تکوین مسیحیت در سالهای بعثت. اختلاف این دو با بر سر منشاء آن است که در آن مرحله «سبب» بود و در این مرحله که ما در «قرآن» است. در آنجا مسئولیت «بلاغ» و «امامت» بر دوش یک رسول مومن - نبی - بود و در این جا، بردوش ساسی روشنفکران مسئول که «وراثت» میرانند.

تخصیص چنین موقعیت تاریخی و مرحله‌بندی یک نهضت، بزرگترین شرط اساسی در انتخاب درست و دقیق است.

دوران «تکوین ایدئولوژیک» سولیت‌های خاص خویش را می‌طلبد و سبب آن یا کوچک شمردن آن، عواقبی بنیادین و فاجعه‌آمیز دارد که نخستینش، تمام ماندن این تکوین است و در نتیجه، تمام ماندن نهضت و بی‌ثمر ماندن همه کارهای و شهادتها و در پایان، قربانی شدن آن در برابر نطفه منافقان و بیدادگران و به هر حال، بیرون رفتن اسلام از حلقه است و پیروزی آن گروهی که مرحله تکوینی ایدئولوژی خویش را با موفقیت برآورده و اکنون می‌داند چه بیاندهد، چه باید و چه بکند؟ آنچه را هم اکنون، به

تلخی، تجربه می‌کنیم مگر جز این است؟ ... در حالی که مارکسیسم، پس از یک قرن که از تکوین ایدئولوژیکش می‌گذرد و یک فرهنگ انقلابی صد ساله دارد، اکنون هنوز تکیه اساسی‌اش را در جامعه ما، بر روی مبانی فکری و ایدئولوژیکش می‌گذارد، و می‌بینیم که توفیق نیز می‌یابد، ما که علیرغم چهارده قرن تاریخ، هنوز چند سالی است که این مرحله را آغاز کرده‌ایم و نخستین گامها را برداشته‌ایم، بسیار کم تجربگی و کم تجربگی خطرناک و فاجعه‌آمیز و نابود کننده‌ای است اگر، از آن به غفلت بگذریم و تمامی توش و توانمان را تنها در یک محدوده عمل مطلقاً سیاسی مستهلک سازیم. این کار موجب آن می‌شود که اسلام نو، در چنین خفه شود و میراث خوار جهادها و شهادتها می‌دیگران باشند، دیگرانی که بارها نشان داده‌اند که چه میراث خواران حق ناشناس و دشمنکامی هستند، میراث خوارانی که می‌خورند و حتی در لفظ سیاسی نمی‌گذرانند! و در نهایت سر از گریبان دیکتاتور، بورژوازی و حتی همزیستی مسالمت‌آمیز با امپریالیسم و سرمایه‌داری درمی‌آورند، در حالی که نه ما چنین آرمانی داشتیم و نه انسان آنچه را آرزو می‌کند و نیازمندش بود، این بود!

(م. آ. ۱ / صص ۲۱۹ - ۲۱۵)

■ یک وقت «ما» به عنوان یک گروه از مسلمانهای روشنفکر داخل مملکت هستیم، «ما» یک نوع دشمنان خطرناکتر و فوریت‌داریم. یک وقت هست که «ما» به عنوان یک ایدئولوژی مطرح است؛ یعنی وقتی که می‌گوئیم «ما» مقصودمان یک ایدئولوژی است، وقتی که «ما» به صورت «ما» ایدئولوژیک مطرح است، خطرات، آسیب پذیریه‌ها و دشمنهای اصلیت و فوریت‌ش فرق می‌کند. قضیه‌ای که باید اول مطرح کرد این است که موقع و موضع تاریخی این اسلام نوزاد چیست؟ موقع تاریخی این اسلام عبارت است از این جمله: «مرحله تکوین ایدئولوژیک». ما الان در مرحله تکوین ایدئولوژیک هستیم. مارکسیسم صد سال است که این مرحله را گذرانده است. از موقعی که مانیفست چاپ شده است تاکنون بیش از صد سال می‌گذرد، در صورتی که ما هنوز داریم زمینه‌سازی

می‌کنیم که کارمان به مرحله‌ای برسد که به شکل یک مانیفست دربیاید. پس می‌بینیم که از لحاظ عمر تکوینیمان چقدر با مارکسیسم فرق داریم. یک ایدئولوژی‌ای که در مرحله تکوینی است خود به خود برایش مسائلی و نیازهایی و مسئولیتهایی و خطراتی مطرح است که بعد از تولدش همه آنها عوض می‌شود، و تغییر می‌کند، همان طور که بچه هم وقتی در جنین است و دوره تکوینی‌اش را می‌گذرانند، دارای یک بهداشت خاص، تغذیه خاص و نگهداری خاص و بیماریها و خطرات خاص است و بعد از تولدش همه مسائل او عوض می‌شود. در مقام کشف فکر اسلامی بر اساس همان اسلامی که وحی شده است، براساس همان اسلامی که در آن علی ساخته شده است، باید عناصرش را، عناصر این



مذهب را، این علی را، این محمد را از درون این فرهنگ عظیم مسلمانی بیرون بکشیم و دو مرتبه تجدید بنا کنیم. مقصودمان از تکوین ایدئولوژی مذهبی این است به همان معنی که اقبال می‌گوید، اقبال اصطلاح خیلی بهتری دارد و Reconstitution می‌گوید: «تجدید ساختمان طرز فکر مذهبی» و اصلاً این کلمه بهتر از تکوین است: تجدید ساختمان، تجدید بنا برای تجدید بنا. ما داریم این مرحله را می‌گذرانیم و در این مرحله، مسلماً یکی از خطرناکترین و خطرناکترین دشمنان، تغذیه بد است. یک بار چوب این تغذیه بد را خورده‌ایم. اسلام در آغاز تکوین تاریخی - اجتماعی - اخلاقی - انسانی خود تغذیه بد شد و ما

ایدئولوژی عقیده‌ای است که جهت اجتماعی، ملی و طبقاتی انسان را، و همچنین سیستم ارزشها نظام اجتماعی، شکل زندگی و وضع ایده‌آل فرد و جامعه و حیات بشری را در همه ابعادش تفسیر می‌کند و به چگونه‌ای؟ چه می‌کنی؟ چه باید کرد؟ و چه باید بود؟ پاسخ می‌دهد.

در ایدئولوژی تضاد بین موجود و مطلوب وجود دارد، یعنی اعتراض به وضع موجود و انسانی که ساخته می‌شود و یک نفی‌کننده وضع موجود در برابر وضع مطلوب است. بنابراین هر کسی که ایدئولوژی دارد، ایده‌آل هم دارد، هم جامعه ایده‌آل و هم انسان ایده‌آل.

ایدئولوژی همان خودآگاهی انسانی خاصی است که جامعه‌ها را می‌سازد.

اسلام نخستین و اسلام سالم و بدون میکروب و جرثومه خارجی، سر و کار بیابیم، احتیاج به کاری است نه از نوع بزرگ کاری و کاغذ دیواری چسباندن و رنگ آمیزی کردن، بلکه کاری از بنیاد: درست مثل یک کار تازه، منتهی، تجدید بنای یک بنایی که حتی شاید دو تا آجرش هم درست روی هم گذاشته نشده است. در چنین دورانی که دوره جنینی است، تغذیه فاسد، فساد ایجاد می‌کند که بعد از تولدش هم همراهش است.

پس دشمنان این ایدئولوژی در حال تکوین، یکی این است که ما پفیوز پوچ پوک مبتذل کثیف و قربانی سرمایه داری و مصرف پرستی بشویم، یک دیگر اینکه قربانی مبنای ایدئولوژیک علمی انسانی بیگانه با مایی بشویم که به خاطر مبنای اعتقادی‌اش، اسلام را از بنیاد نفی می‌کند. می‌بینیم که در هر دو طرف ما ایدئولوژی‌مان را، پایگاهمان را از دست داده‌ایم. به هر حال از دست داده‌ایم و فرقی نمی‌کند که بچه ما وقتی که از خانه ما رفته است به مسجد رفته باشد یا به کاباره. بالاخره در هر دو حال در خانه ما نیست، به هر جا که رفته باشد، او را از دست داده‌ایم. این است که اینجا من دشمن علمی را رقیب گفتم و مقصودم از آن ایدئولوژی‌ای است که تلاش می‌کند تا جانشین ایدئولوژی دیگر شود. اما دشمن عبارت از نیرویی است که هدفش برانداختن ریشه و بنیاد و آرمان ماست و به هیچ وجه با ما وجه اشتراکی ندارد در هیچ چیز. او می‌خواهد که ما نباشیم. و رقیب در تلاش مشترک با ما می‌کوشد تا جانشین ما شود. ببینید، تلقی‌ای که استعمار از اسلام دارد و تلقی ایدئولوژی ماتریالیستی از آن، با هم فرق می‌کنند. اکنون در خاورمیانه خطر چیست؟ در تمام این منطقه و حتی دورتر از خاورمیانه تمام این آسیا را نگاه کنید... آسیا را از خاور دور تا مرز اروپا - ترکیه - نگاه کنید، یک موج اسلامی انقلابی می‌آید، از طرفی وجود و سلطه استعمار عربی را محو و ریشه کن می‌کند و از طرف دیگر فضا و زمینه را پر می‌کند و در ذهن و وجدان اندیشمندان نسل روشن و آگاه این منطقه جای می‌گیرد و بنابراین جا را بر ایدئولوژی مارکسیستی سنگ می‌سازد. پس مارکسیسم در این

منطقه با اسلام به این عنوان مخالف است که نیروی برخاسته‌ای است که جا را بر تنگ می‌کند و به عنوان یک فکر طردش می‌نماید و استعمار با اسلام به عنوان هنوز با اسلام بیماری سر و کار داریم که مسمومیت غذایی دارد، زیرا: تغذیه هندی شد، تغذیه مجوسی شد، تغذیه آذنی شد، تغذیه اسکندرانی شد، مگر نشد؟ بعد به صورتی درآمد که اصلاً مزاج این اسلام تغییر پیدا کرد. و آن چهار نفس مخالف سرکش‌اش که باید تعادلی ایجاد می‌کردند و سلامت و حیات و نموش را نابود می‌نمودند، به هم خوردند. یک مرنه، یکی افتاد به فلسفه، یکی افتاد به عرفان، یکی افتاد به رهبانیت، یکی افتاد به بیسی علمی، یکی افتاد به عقده در برابر فلاسفه آتن، یکی افتاد به عقده در برابر علمای هند، و حتی یکی افتاد به عقده در برابر فلسفه ایرانی. یکی از فیلسوفان بسیار عزیز و مشهور و خیلی موفق ما هست که در متن کتاب فلسفی‌اش می‌بینیم از فلسفه نور اسکندرانی و نور اسپهبدیه و از این نکان آریایی صحبت می‌کند. این عناصر وارد متن بینش، روح، اندیشه و مغز و خون اسلام شدند. و اکنون برای شستشو شدن برای سرکار آمدن دوباره این مزاج، به طوری که ما بتوانیم دوباره با چهره حقیقی نیرویی درگیر است که دارای حرکت انقلابی است و او را به عنوان یک قدرت نفی می‌کند.

اما به هر حال درگیری درگیری است: در اینجا درگیری سیاسی و نظامی و اقتصادی است و در آنجا، درگیری علمی و فکری و ذهنی است. یک دست در درون سینه ماست که جنگ راه می‌اندازد، و یک دست در درون جیب ما و بر روی سرما است که ما را به بندگی می‌کشاند و با جیبمان را خالی می‌کند و غارتمان می‌نماید. به هر حال این دو تا، دو تا غولند که از دو طرف دهان باز کرده‌اند و شک نیست که با همه تضادی هم که ممکن است با یکدیگر داشته باشند، در نفی و ریشه کن کردن این آتشی که دارد در این بهترین و حساسترین منطقه دنیا دامن می‌گسترند، همداستان هم باشند، چنانکه شواهد و آیات بسیاری بر این همداستانی هست.